



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

گر در بلای غربت آواره وطن را
چیزی به از وطن هست مکتوب دوستانست
(کلیم)
لطف و تأثیر نامه آنگاه فزونی می گیرد که به نگین شعر مرصع شود.
چه سخنی بهتر و زیباتر از این بیت پر ایهام جامی می تواند شوق دینار
را بیان کند؟
نه جای چون تو لطیفست تنگنای دل من
چه خوش بود که به فسحت سرای دیده خرامی
شعر، چنانکه در زندگی و اندیشه ایرانی، در نامه نگاری هم
جای خاص دارد. در ادب فارسی، از قدیم تا به امروز، نمونه های
فراوان از نامه هایی که سراسر به شعر است می یابیم. مانند بهره

نامه نگاری، یا ترسُل، از شاخه های پویا و پر بار ادب فارسی است.
نامه در مناسبات رسمی، اداری و حکومتی و نیز در مراودات دوستانه
جای خاص دارد. اهمیت و تأثیر رسائل رسمی را این شعر ناصر خسرو
گواه است:

نیست بر عقل میر هیچ دلیل

راهبرتر ز نامه های دبیر
در تأثیر مکاتیب دوستانه، که نامه های اخوانی هم خوانده می شود،
سنایی گفته است:

نامه دوست حاکی دل اوست

دوست را چیست به ز نامه دوست

سخنوری دیگر، از افسون و اعجاز آن یاد کرده است:

چرخش‌هاست بعد از خطا

آغاز قصیده زیر از انوری که اصطلاح‌های نامه‌نگاری هم در آن یاد شده است:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر

نامه‌ای مطلع آن رنج تن و آفت جان

نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوز جگر

نامه‌ای بر رقمش آه عزیزان پیدا

نامه‌ای در شکنش^۱ خون شهیدان مضمّر

نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک

سطر عنوانش از دیده محرومان تر

قطعه زیر (از دستورالمکاتب، ص ۴۴ - ۳۴۳) نیز بیان احساس شاعر

در رسیدن نامه دوست یا، در واقع پاسخ نامه اوست:

نامه‌ای خواندم که بوی او زجان آثار داشت

همچو زلف دلبران آثار خط یار داشت

لفظ جان بخشش چو بوسیدم عقود نظم او

قیمت درّ ثمین و لؤلؤی شهوار داشت

فکر معنیهای بکرش چشم گریان مرا

از تحریر شب همه شب تا سحر بیدار داشت

هم سواد او مثال طره جانان نمود

هم بیاض او نشان عارض دلدار داشت

هر شکن کز وی گشادم بوی مشک آمد ازو

آری از خطهای مشک آلود او آثار داشت

یکدم ار صد بار می خواندم تو گفתי لفظ او

معنی ای از بار اول خوبتر هر بار داشت

کاتبش یارب ز عمر خویش برخوردار باد

خود چنین کس را خدای از عمر برخوردار داشت

در تاریخ شعر فارسی نمونه‌های بسیار از تأثیر شعر در رساندن پیام و سخن می‌یابیم. در زندگی هر روزه و در نامه‌نگاری دوستانه یا رسمی و حتی در شکایت نامه‌های اداری و حقوقی، ایرانیان با ذوق می‌کوشند تا با آوردن شعری مناسب، سخن خود را بیاریند یا مرصع سازند، زیرا که شعر را، مانند جواهر بر انگشتری، نگین سخن می‌شناسند.

کمتر لفظ، عبارتی برای درود فرستادن به دوست در آغاز نامه، به زیبایی و دلنشینی این سخن حافظ است:

سلامی چو بوی خوش آشنایی

بر آن مردم دیده‌روشنایی

برای احوال پرسیدن از دوست هم گویاتر و مهربانانه‌تر از این کلام

مولانا نتوان گفت:

ای جان و ای دو دیده‌بینا چگونه‌ای؟

باز، دلنگی از دوری یار را دشوار بتوان گویاتر از مولانا بیان کرد:

بیا، بیا، که شدم در غم تو سودایی

در آ، در آ، که به جان آمدم ز تنهایی

در اشاره، به پرنویسی، و پرهیز از آن، اصطلاح «مثنوی هفتاد من کاغذ» برای فارسی‌زبانان آشناست. این عبارت از کلام مولوی در بیان شور عشق و سوز جدایی گرفته شده است:

گر بگویم، وصف آن بیحد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

جدا از لطف و زیبایی، و نیز اثر و گیرایی، که شعر به نامه و پیام می‌بخشد، در بسیاری جاها کلام آهنگین، رسایی و گویایی‌ای دارد که از نوشته ساده برنمی‌آید. شاعران بزرگ ایران در ایجاز سخن اعجاز کرده و گاه یک دریا کلام و یک دنیا معنی را در بییتی یا مصرعی گنجانده‌اند. شعری که در نامه می‌آید، یا برای گیرنده پیام و خواننده نامه آشناست، که او را از نکته‌ای لطیف و سخنی شیرین یاد می‌آورد و در احساس، و شاید که در خاطره و اندیشه، با فرستنده پیام انباز می‌سازد یا که نخستین بار است که آن را می‌خواند و برایش تازگی دارد و طراوت سخن بر دلش می‌نشیند و بسا که به گوش جانش زیبا و نوازشگر می‌آید و آن را در یاد نگاه می‌دارد.

از سویی هم بسیاری از تعارفها و سلام و پیام و کلامی که در دیدار و گفت‌وگو یا در نامه‌نویسی امروز فارسی‌زبانان به کار می‌رود، در شعر شاعران با بیانی زیباتر و دلنشین‌تر آمده و شماری از این تعارفها هم از سخن و عبارت‌پردازی سرایندگان مایه گرفته است. در شعر حافظ می‌خوانیم:

خاک کویت برنتابد زحمت ما بیش ازین

لطف‌ها کردی بتا، تخفیف زحمت می‌دهم

که «تخفیف زحمت می‌دهم» همان است که امروزه در مقدمه خداحافظی با عبارت «زحمت را کم می‌کنم» یا «رفع زحمت می‌کنم» می‌گوییم.

شعرهایی که در نامه‌های فارسی می‌آید فراوان و شایدهی شمار است

و گردآوردن بخش عمده آن حوصله و فرصت و تحقیقی پردامنه می‌خواهد. از سویی هم، جز شماری اندک از شعرها که در نامه‌ها بسیار می‌آید و برای همه مردم کم و بیش آشناست، سروده‌هایی که در نامه می‌توان آورد حد و دامنه‌ای ندارد و هر کس به تناسب دانش و دستیابی و طبع و پسند خود می‌تواند قطره‌ای از دریای سخن شاعران پارسی‌گوی برگیرد و نامه را به آن بیاراید.

مردم ادب آشنا و سخن‌دان می‌کوشند تا جز آنچه بر زبان و قلم دیگران روان است، شعرهایی بیابند و در نامه بیآورند تا چکیده قلمشان، جدا از لطف و زیبایی، تازگی هم داشته باشد.

رواج شعرهایی که مردم دانشی یا همگان برای آراستن نامه و پیام نوشته‌شان به کار می‌برند، در تأثیر گردش روزگار است. گاه می‌شود که شعری با از میان رفتن موضوع آن از رواج بیفتد، مانند این بیت که در نامه‌های قدیم زیاد دیده می‌شد:

مقراض که آلت جدایی است

در نامه دوستان نکتجد

مقراض یا قیچی در عقیده عامه نشانه بریدن و جدایی شناخته می‌شود. کاغذهای دست‌ساز را هم که پرداخت و صیقل شده بود مقراضی می‌گفتند. این شعر را در پایان نامه‌هایی که کاغذ آن مقراضی نشده بود برای عذر خواستن می‌نوشتند. اما از چند دهه پیش که انواع کاغذ نامه همه ساخت کارخانه است، آوردن این شعر در نامه موضوع ندارد.

این نوشته به هیچ روی تحقیقی بایسته و شایسته و خوشه‌چینی‌ای به سزا و گسترده، در شعرهای نامه آرای یا نگین سخن رسائل اخوانی نیست، و به معرفی نمونه‌هایی رایج‌تر از اشعاری که به مناسبت در میان سخن برای آراستن و تأثیر بخشیدن به نامه می‌آورند بسنده می‌کند. مباحث و نمونه‌ها به ترتیب اجزای نامه، که برابر سنت نامه‌نگاری فارسی با نام خدا آغاز و به دعا ختم می‌شود، مرتب شده است. اگر بسیاری از نمونه‌های به دست داده شده برای آراستن نامه و رساندن پیام یا شاهد کلام از حافظ آمده، برای فراوانی موضوع و مضمون در سخن والای لسان‌الغیب و نیز زیبایی و ایجاز و رسایی کلام اوست، چنانکه خود گفته است:

من و سفینه حافظ، که جز در این دریا

بضاعت سخن دلستان نمی‌بینم

آغاز نامه با نام خداوند

نامه و پیام نوشته، چنانکه کتاب و رساله را با نام خدا آغاز می‌شود، و بیشتر با یک مصرع، مانند نمونه‌های زیر:

– به نام خداوند جان و خرد

– به نام آنکه هستی نام ازو یافت

– نخست آفرین باد بر کردگار

– اول دفتر به نام ایزد دانا

– ای همه هستی ز تو پیدا شده

– نام یزدان نامه را زرین کند

(بیدقت را فر دهد فرزین کند)

سلام و خطاب و احوالپرسی

درود آغاز نامه

حافظ سخنانی زیبا برای سلام نامه دارد، مانند دو نمونه زیر:
سلامی چو بوی خوش آشنایی

بر آن مردم دیده روشنایی

به نوک خامه رقم کرده‌ای سلام مرا

که کارخانه دوران مباد بی‌رقمت

بیت اخیر دعا و آرزوی نیک را هم متضمن است. از گوینده دیگری

است:

سلام علیکم چو در خاطری

گر از چشم دوری به دل حاضری

از معاصران، هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه) چنین سلام می‌رساند:

ای فرستاده سلامم به سلامت باشی

یاد کردی به سلامم به سلامت باشی

خطاب نامه

ای بزرگی که در دو عالم نیست

جز تو مطلوب و جز تو محبوب
(نامه قائم مقام به وقایع نگار، ص ۴۱۸)

حضرت مخدوم مهر پرور بنده

ای تو به هر کار یار و یاور بنده
(نامه قائم مقام به وقایع نگار، ص ۷۷)

مخدوم من ای آنکه مرا در همه عالم

مانند تو یک یار وفادار نباشد

(نامه قائم مقام به وقایع نگار، ص ۸۱)

سیمین بهبهانی خطاب و دعا را در این سخن آمیخته

است:

ای آنکه گاهگاه ز من یاد می‌کنی

بیوسته شاد زی که دلی شاد می‌کنی



احوالپرسی

نمونه‌ای زیبا از این بیان را در سخن مولانا در دیوان شمس

می‌یابیم:

ای جان و ای دو دیده بینا، چگونه‌ای

(وی رشک ماه و گنبد مینا، چگونه‌ای؟)

ای ما و صد چو ما زبی تو خراب و مست)

ما بی تو خسته‌ایم تو بی ما چگونه‌ای؟

شادی نامه گرفتن

حافظ در این معنی تعبیرهای زیبا دارد. از آن میان است:

پرنده باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم رو به کونهی آورد

و سیمین بهبهانی «سلامی زعقده عشقی» به دوست

می‌فرستد:

سلامی زعقده عشقی

پر از بیمشک بهاری

فرستم به سوی دیارت

به سودای نامه‌نگاری

فرستم ولی نه بدان سان

که کس در زمانه فرستد

فرستم به رسم نیاگان

به هنگام نامه‌نگاری

این بیت را هم عامه در آغاز نامه دوستانه زیاد می‌نوشتند:

ای نامه که می‌روی به سویش

از جانب من بیوس رویش

آن پیک نامه‌بر که رسید از دیار دوست
آورد حرزجان ز خط مشکبار دوست
چه دولت است ندانم که رو به ما آورد
که بود قاصد و این نامه از کجا آورد

چون بند ز نامه تو بگشاد رهی
بر دستخط تو بوسه‌ها داد رهی
شد شاد به وعده تو دلشاد رهی
دینار تو را دو چشم بنهاد رهی
(مهستی)

این سخن مقلوب بیت زیر از حافظ است:

چه مستی است ندانم که رو به ما آورد
که بود ساقی و این یاده از کجا آورد
در بیت زیر نیز حافظ، نامه محبوب را قدر می‌شناسد:
چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت
حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرمت
و جای دیگر از لطف بیکران دوست یاد می‌کند:
من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
لطف‌ها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم

تحسین نامه و سخن آن

بیت زیر را از سعدی در نامه معروف قائم مقام فراهانی با سرآغاز
«نازنین من!» نیز می‌خوانیم:
مهر از سر نامه برگرفتم
خاقانی نامه محبوب را چنین می‌ستاید (از **نزهة المجالس**، ش
۶۷۴):

چون نامه تو نزد من آمد شب بود
بر خواندم و زو شبی دگر کردم سود
چون نور معانی تو سر برزد زود
اندر دوشم هزار خورشید نمود
جامی نیز چنین به تحسین برمی‌آید (از: **گنجینه سخن**، ج ۶، ص
۶۸):

شعر زیر از نامه خواجه نصیر به شیخ صدرالدین قونوی است (مؤید
ثابتی، ص ۲۰۴):

از نامه تو ملک جهان یافت دلم
وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم
دل مرده بدم چو نامه بر خواندم من
از هر حرفی هزار جان یافت دلم

ای خامه تو فاتح ابواب فتوح
در نامهات اسرار حقایق مشروح
گفتار لبمت متاع گنجینه دل
انوار دلت جلای آیینة روح
در مکتوب ملک علاءالدین به رشیدالدین فضل‌الله، می‌خوانیم
(**سوانح الافکار**، ش ۴۸، ص ۲۵۲):

جامی نیز در اعلام رسیدن نامه دوست سخنانی پرلطف دارد:
قاصد رسید و ساخت معطر مشام من
در چین نامه داشت مگر نایقه ختن

نامه‌ای خواندم که بوی جان از او آثار داشت
همچو زلف دلبران آثار خط یار داشت
هم سواد او مثال طره جانان نمود
هم بیاض او نشان عارض دلدار داشت
هر شکن کز وی گشادم بوی مشک آمد از او
گویا از مشک سوده خط او آثار داشت
خواجه محمد معصوم در مکتوبی تحسین و دعا را با هم آورده است:
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
همین سخن را در نامه محمود فرخ به قاسم غنی می‌خوانیم
(**یادداشتها**، ج ۶، ص ۴۹۳) و نیز سخن زیر را:

نامۀ سربسته آوردی که گر چون نافه‌اش
سرشکافی، بر مشام جان زند بوی وفا
رسید قاصد و درجی چو مشک ناب آورد
چه جای درج، که درجی در خوشاب آورد

کلک تو مریزاد و زبان شکرینت
جامی در تحسین حسن خط محبوب گفته است:
مهی که حسن خطش بر بتان شکست آرد
دل مرا به دو انگشت به دست آرد
از معاصران، ستایشی نغز را می‌توان در نامه جوابی رهی دید:
سخن به رمز چه گویم، رقمه‌ای دیدم
چو از زمانه بهار و چو از بهار چمن
به دیده بر نتوانستمش نهاد، از آن
که تر همی شد از او آستین و پیراهن
تحسین مهدی حمیدی هم زیبا است (از کتاب **پس از یکسال**)

نامۀ کز خوبان رسد تعویذ جان می‌خوانمش
وز همه غمهای دل خط امان می‌خوانمش
هم او به رسیدن نامه دوست گوید (**گنجینه سخن**، ج ۶، ص ۶۸):
دل یافت جدا لذت از آن دیده جدا
وین جان سراسیمه و شوریده جدا
زان به که شنیده بودم آن را دیدم
آری باشد شنیده از دیده جدا
دو قطعه زیر را نیز در **نزهة المجالس** می‌خوانیم (ش ۶۶۶ و ۶۷۰):
چون پیک تو نامه تو آورد چو باد
بر من در خرمی و شادی بگشاد
برجست زخرمی رهی تو چو باد
بوسید زمین و نامه بر چشم نهاد

دل مرا به دو انگشت به دست آرد
از معاصران، ستایشی نغز را می‌توان در نامه جوابی رهی دید:
سخن به رمز چه گویم، رقمه‌ای دیدم
چو از زمانه بهار و چو از بهار چمن
به دیده بر نتوانستمش نهاد، از آن
که تر همی شد از او آستین و پیراهن
تحسین مهدی حمیدی هم زیبا است (از کتاب **پس از یکسال**)

نامۀ کز خوبان رسد تعویذ جان می‌خوانمش
وز همه غمهای دل خط امان می‌خوانمش
هم او به رسیدن نامه دوست گوید (**گنجینه سخن**، ج ۶، ص ۶۸):
دل یافت جدا لذت از آن دیده جدا
وین جان سراسیمه و شوریده جدا
زان به که شنیده بودم آن را دیدم
آری باشد شنیده از دیده جدا
دو قطعه زیر را نیز در **نزهة المجالس** می‌خوانیم (ش ۶۶۶ و ۶۷۰):
چون پیک تو نامه تو آورد چو باد
بر من در خرمی و شادی بگشاد
برجست زخرمی رهی تو چو باد
بوسید زمین و نامه بر چشم نهاد

چون پیک تو نامه تو آورد چو باد
بر من در خرمی و شادی بگشاد
برجست زخرمی رهی تو چو باد
بوسید زمین و نامه بر چشم نهاد

بدان عزیز گران قدر مهربان که تواند

سلام من ببرد ، وین پیام من برساند؟

که گر تو نامه نویسی ، مگر جواب نخواهی

اگر چرا ، چه نویسی چنان که کس نتواند؟

در دیوان ایوج میرزا هم در قطعه‌ای با عنوان «دو هدیه» می‌خوانیم:

آمد مرا دو هدیه چو دو قرص مهر و ماه

با نامه‌ای دو چون دو طبق گوهر تمین

از هیأت شریفه نسوان ری که باد

بر هیأت آفرین و بر این هیأت آفرین

یک نامه بود حاوی اشعار دلپسند

یک نامه نیز حاوی افکار دلنشین

پیام در مناسبتها

تبریک نوروز و عید

حافظ نوید نوروز و بهار را چنین می‌دهد:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

(وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید)

در دوره دهر تا که باشد نوروز

هر روز هزار عید نوروزت باد!

ادیب صابر در قصیده‌ای با مطلع:

آمد شکسته دل شده ، با زلف پرشکن

وقت رحیل من ، بر من دلربای من

به این سخن شادباش نوروز گفته است:

تا برزند ز گنبد پیروزه آفتاب

تا بشکفد به نوبت نوروز یاسمن

نوروز باد روزت و پیروز باد بخت

(جویدت ولی نواز و جلالت عدد شکن)

بیت زیر نیز در تبریک عید پایان رمضان است:

تا هلال عید باشد جلوه فرما بر فلک

آفتاب دولت و اقبال تو تابان بود

سپاسگزاری

سخنان نغز زیر در بیان تشکر از مولانا است:

گر سر هر موی من یابد زبان

شکر انعامت نیاید در بیان

(من بی تو نمی قرار نتوانم کرد

احسان ترا شمار نتوانم کرد)

گر بر تن من زبان شود هر مویی

یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

هدیه

رشیدالدین در نامه‌ای به یکی از مشایخ عصر خود چنین نوشته است

(سوانح الافکار ، ش ۲۶ ، ص ۱۲۷):

هدیه‌ای که فرستاده‌ام به خدمت تو

اگر حقیر نماید به لطف خود بپذیر

پرسیدن حال بیمار

حافظ پرسیدن حال یار را با دعای سلامت او آمیخته است:

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد

وجود نازکت آزرده گزند مباد

(سلامت همه آفاق در سلامت تست

به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد)

خاقانی هنگام چشم‌درد یار چنین حال پرسیده است:

آن نرگس مخمور تو گلگون چونست؟

بادام تو پسته‌وار پُر خون چونست؟

ای داروی جان و آفتاب دل من

چونی تو و چشم دردت اکنون چونست؟

در همین مضمون ، در مخزن الانشاء قطعه زیر را می‌یابیم

(نامه میرزا مهدیقلیخان منشی نادرشاه به یکی از دوستان ، ص

:۶۷)



عید بر عاشقان مبارک باد

عاشقان عیدتان مبارک باد

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی

ازین باد ار مدد خواهی ، چراغ دل بیفروزی

(حافظ)

اقبال غلام بخت فیروزت باد

خورشید فلک مشعله افروزت باد!

از گردش چشم پر فنت بیماری

در جسم لطیف دلکشت شد طاری

تو جان جهانی چه عجب خلق جهانی

باشند اگر ز درد جان در زاری

(مؤید ثابتی ، ص ۲۳۰):

آواز ترا ز خویشتن می شنوم

بوی خوش تو زیرهن می شنوم

ور هیچ نباشدم کسی بنشانم

تا نام تو می گوید و من می شنوم

سعیدی شرح شوق را با گله آمیخته است:

این توانی که نیایی بر سعیدی هرگز

لیک بیرون شدن از خاطر او نتوانی

مکتوبی در مخزن الانشاء (ص ۱۳۶) نمونه‌ای لطیف در بیان

اشتیاق دارد:

آنها که خوانده‌ام همه از یاد ما برفت

الا حدیث دوست که تکرار می کنم

این تعبیر دلنشین را که:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن

تا بر لب تو بوسه زخم چو نش بخوانی

خواجه محمد معصوم در نامه‌ای نوشته است که چنین باید گفت:

دعوت

حافظ دوست را چنین به شبستان خود خوانده است:

ز در درآ و شبستان ما منور کن

(هوای مجلس روحانیان معطر کن)

عذرها و پوزشها

مولانا کنار گذاشتن تعارف و تکلف را در دو بیت زیر عذر می آورد:

حرف و صوت و گفت را بر هم زخم

تا که بی این هرسه با تو دم زخم

هیچ آدابی و ترتیبی مجو

هر چه می خواهد دل تنگت بگو

عذرها برای نامه ننوشتن فراوان است:

به دوست نامه نوشتن شعار بیگانه است

به شمع ، نامه پروانه بال پروانه است

(صائب)

و در همین مضمون:

با خامه کی توان ره وصف تو قطع کرد

کعبه کجا و رهروی نی سوارها

(واعظ قزوینی)

ما اگر مکتوب ننویسیم عیب ما مکن

در بیان راز مشتاقان قلم نامحرم است

رشک بردن به پیک که دیدار یار را درمی یابد ، عذری لطیف و

شاعرانه است برای دیرنوشتن یا ننوشتن نامه:

شریک دولت خود را نمی توانم دید

به چشم غیرت من مرغ نامه بر تیر است

(صائب)

در اعتذار ، می توان از سخن آسمانی حافظ مدد خواست:

این نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر

کان سابقه پیشین تا روز پسین باشد

بیت زیر از مولانا به عذرخواهی چندگاهی نامه ندادن زیاد نوشته می شود:

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

سرانجام ، حافظ از یار آزرده دل چنین عذر می خواهد:

گر خاطر شریف آزرده شد ز حافظ

باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده

اندر سخن دوست نهان خواهم گشتن

تا بر لب او بوسه زخم چو نش بخواند

در منشآت خاقانی نمونه‌های بسیار در بیان شوق می یابیم ، مانند:

دل مرا که دو اسپه زغم گریخته بود

هوای تو به سر تاز یانه باز آورد

(ص ۱۴۵)

تا به مویی زنده‌ام جان آن تست

بر سر هر موی فرمان آن تست

(ص ۲۶۵)

شرح اشتیاق

بیان شوق

نمونه‌ای زیبا از شرح شوق را در نامه عطا ملک جوینی می خوانیم



گرم به تیغ جفای تو ذره ذره کنند

نه مرد درد تو باشم گرت گناه کنم
(ص ۲۶۴)

دانی که من از جهان ترا دارم دوست

تا جان دارم به جان ترا دارم دوست
(هر چند مرا تو دوست دشمن داری)

رغم همه دشمنان ترا دارم دوست
(ص ۲۶۵)

سخنان زیر را نیز، در بیان شوق، در **نزهة المجالس** می‌یابیم (ش ۶۸۶ تا ش ۶۹۰):

چون شرح اشتیاق نویسم که نامه را

شوید سرشک و گریه امانم نمی‌دهد
(دهقانی سامانی)

ز شوق آن خط مُشکین چو مهر از نامه برگیرم

اگر صدبار خوانم تا به پایانش، ز سرگیرم
(هدایت)

مردم دیده به پای قلم افتد هر دم

که مرا نقطه حرفی کن و با نامه فرست
(؟)

در نامه تو چو دست بر خامه نهم

خواهم که دل اندر شکن نامه نهم
روزی که صبا بوی تو آرد بر من

چون صبح ز غصه دست در جامه نهم
(؟)

این نیز تعبیری دلنشین است از حافظ:

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار

چون گوش روزه‌دار بر الله اکبر است

شرح اشتیاق به قلم و نامه در نمی آید

در **دستور المکاتب** نمونه‌های زیر را در این معنی می‌خوانیم:

آرزومندی به والا حضرت مخدوم خویش

بیش از آن دارم که آید آدمی را در ضمیر
گر هزاران نامه بنویسم ننگجد در بیان

نعت حرفی از حروف و شرح عشری از عشیر
زبان خامه به صد سال اشتیاق مرا

ز صد هزار که دارم یکی نداند گفت

در تعبیری دیگر:

ز نامه حال دل من چگونه بر خوانی

که آب دیده سیاهی ز نامه می‌شوید
اگر ممکن بود روزی که شوقم در بیان آید

ز هر حرفی که بنویسم هزاران داستان آید

حدیث آرزومندی نیارم کرد و می‌ترسم

که درد دل شنیدن بر سبک روحان گران آید

حافظ نیز زبان و قلم را گویای شوق دل نمی‌بیند، و او را باکی هم نیست:

زبان خامه ندارد سر بیان فراق

و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق

اما:

بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل

توان شناخت زسوزی که در سخن باشد

جواب عمادالدین محمود بن محمد گیلانی (یا استرآبادی) معروف به «محمود گاوان» (سده نهم هجری) به مکتوب عبدالرحمن جامی چنین است:

نه در حرف گنجد غم اشتیاق

نه خامه نویسد حدیث فراق

قلم را بسوزد زبان در دهن

گر از آتش شوق گوید سخن

(گنجینه سخن، ص ۲۵۷)

این نمونه‌ها را نیز در **نزهة المجالس** می‌یابیم (ش ۶۶۲ و ۶۸۲):

تا شرح غمت بگفت دل با قلمم

سرگشته شد و درآمد از پا قلمم

چون نامه تمام گشت معلوم نبود

کز شوق تو من خسته‌ترم یا قلمم

از عشق تو گرم گشت هنگامه من

تر گشت ز آب چشم من خانه من

از رشک به تو نامه از آن ننویسم

تا پیش از من نبیندت نامه من

در شرح شوق یاران، این سخن مولانا نیز درست در می‌آید:

تا قیامت گر بگویم زین کلام

صد قیامت بگذرد وین ناتمام

سخن صائب نیز به این تعبیر نزدیک است:

چه خامه‌ها که در انشای شوق شد کوتاه

نشد که شیری ازین نیستان شود پیدا ۲

نیز از صائب است:

بر زبان قلم نیاید راست

آنچه از ذوق در ضمیر من است

همین معنی در سخن حافظ چنین آمده است:

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز

ورای حد تقریرست شرح آرزومندی

پیش یار هم او را یارای گفتار نیست:

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ

چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد

یاد یار و قدر یاران

در ارجمندی دوست و ارزش دوستی ، شاهد سخن در کلام حافظ فراوان است:

نیست بر لوحِ دلَم جز الفِ قامتِ دوست

چه کنم ، حرفِ دگر یاد نداد استادم

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که فکر خویش گم شد از ضمیرم

هزار دشمنم ار می کنند قصدِ هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

سخنی در نامه ابن یمنین به قطب‌الدین حیدری نزدیک به همین

مضمون است:

گر تو نکنی محوم از آینه خاطر

کس در دو جهان دیگر گو یاد میار از من

مولانا جان را پیش جانان ناچیز می داند:

زیره را من سوی کرمان آورم

گر به پیش تو دل و جان آورم

به فتوای حافظ ، به یاری دوست زندگی جاوید می باید داد ، اگر یافت

می شد:

بگفتمی که بها چیست خاک پایش را

اگر حیات گرانمایه جاودان بودی

و:

(به بوی زلف تو جان گر به باد رفت چه شد)

هزار جان گرامی فدای جانانه

همچنین وفاداری در دوستی ، شیوه بار صادق است:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم

از ما به جز حکایت مهر و وفا مپرس

نیز به گفته حافظ ، دوستان هرچند که در مکان دورند به جان

نزدیک اند:

دورم به صورت از در دولت پناه تو

لیکن به جان و دل ز مقیمان حضرتم

همچنین:

گرچه دوریم ، به یاد تو قدح می گیریم

بعد منزل نبود در سفر روحانی

دلتنگی و بی شکویی از دوری دوست

در بیان اندوه دوری نیز تعبیرهای دلنشین در سخن حافظ فراوان است ، و از آن میان:

بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود

ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق

مرا امید وصال تو زنده می دارد

(و گرنه صد رهم از هجر تست بیم هلاک)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه

اینی رأیت دهرأ من هجرک القیامه

این بیتها نیز در **مخزن الانشاء** آمده است (دو بیت نخستین از حافظ):

سبِ تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

(ص ۵۰۶)

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز

شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

(ص ۱۰۶)

از حال خود آگه نیم لیک اینقدر دانم که تو

هرگه که در دل بگذری اشکم ز دامان بگذرد

صائب شکایت دوری را در نامه به دوست بازمی گوید:

شکایت نامه ما سنگ را در گریه می آرد

مهپای گرسن شو دگر مکتوب ما بگشا

و حافظ راهی برای زدودن اندوه یار دارد:

تا بر دلش از غصه غباری ننشیند

ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش

آرزوی دیدار

شاعر آرزوی بازیافتن دیدار را به هر زبان ، به تمنا و وصف حال و

دعا ، و به زبان اشاره می گوید:

سخن اینست که ما بی تو نخواهیم نشست

بشو ای پیک خبرگیر و سخن باز رسان

(حافظ)

حال دل با تو گفتم چه خوش است

خبر دل شنفتم چه خوش است

(حافظ)

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دین

(در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن)

(حافظ)

بر آستان جانان گر سر توان نهادن

گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

(حافظ)

خوشا دمی که در آبی و گویمت سلامت

(قدمت خیر قدم نزلت خیر مقامی)

(حافظ)

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت

باز آید و برهاند از بند ملامت

(حافظ)

(شوق من قاصد بی درد کجا می داند)

آنقدر شوق تو دارم که خدا می داند

(صائب)

در بیانی آشکارتر ، شاعر ، با شکایت از غم دوری ، دوست را به باز

آمنن می خواند:

(نه راهست این که بگذاری مرا در خاک و بگریزی)

گذاری آر و بازم پرس تا خاک درت گردم

(حافظ)

کتبت قصه شوقی و مدمعی باک

بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی
(حافظ)

باز آی که بی روی تو ای شمع دلفروز

در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست
(حافظ)

این نیز سخن مولانا در اندوه دوری دوست است:

بیا بیا که شدم در غم تو سودایی

در آ در آ که به جان آمدم ز تنهایی

نامه خوانستن از دوست

قدر نامه دوست

نامه خوانستن شاعران بیشتر با بیان لطف و اعجاز نامه یار است:

دیر شدن نامه

دیربست که دلدار پیامی نفرستاد

ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن پیک سواران

پیکی نلوانید و پیامی نفرستاد

(حافظ)

در نامه شمس الدین محمد بیهقی به ملک عزالدین کرت ، دو بیت

آغاز شعر دلنشین سعدی آمده است:

آمد نفس صبح و سلامت نرسانید

بوی تو نیاورد و پیامت نرسانید

من نامه نوشتم به کیوتر بسپر دم

چه سود که بختم سوی بامت نرسانید

کمال الدین اسماعیل نیز چشم به راه ماندن خود را چنین

می گوید:

دیر شد تا نامه‌ای از تو نیامد سوی ما

گرچه چندین قاصدان نامه بر باز آمدند

معلوم شبستری اشاره‌ای طنزآمیز به رفتار یار دارد:

جواب نامه‌ام از بس ز جانان دیر می آید

جوان گر می رود قاصد به کویش پیر می آید

و راغب تبریزی جواب خود را در بی جوابی یافته است:

صد نامه نوشتیم و جوابی ننوشتی

این هم که جوابی ننویسند جوابی است

سیمین بهبهانی به یار هشدار می دهد (از قطعه «باز بهار آمد...»):

نامه بده ورنه کشته غم گوید

«دیر شد آن دارو تاب نیارستم»

یار ، در نوروز نیز پیک و پیامی نفرستاده است (از قطعه «عید آمد و

می رود»):

عید آمد و می رود بی پیک و پیام تو

صد نامه گشوده‌ام بی یک گل نام تو

...

هر غنچه گشوده شد چون نامه دوستان -

عید آمد و می رود بی پیک و پیام تو ...

انتظار و اندوه

مسعود سعد در مرثیه‌ای که (در زنگان) برای سیدحسن غزنوی ،

شاعر ناکام ، ساخته است ، گوید:

هیچ روزی به شب نشد که مرا

نامه تو در انتظار نداشت

سنایی و جامی اندوه خود را این گونه باز می نمایند:

در انتظار تو مرغی گر از سرم گذرد

ز جا جهم که مگر نامه‌ای رسید از تو

(سنایی)

نه نامه‌ای که در آنجا نشان نام تو یابم

نه رقعهای که در او خط مشکفام تو یابم

(جامی)



کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند

ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

(حافظ)

نامه دوست ، حاکی دل اوست

دوست را چیست به ز نامه دوست

(سنایی)

گر در بلای غربت ، آواره وطن را

چیزی به از وطن هست ، مکتوب دوستانست

(کلیم کاشانی)

و:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری

به آمیدی رسد امیدواری

(نظامی ، خسرو و شیرین)

حافظ، یار فراموشکار را به نرمی سرزنش می کند
جانا ترا که گفت که احوال ما مه‌رس

بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا مه‌رس

و:

عجب از وفای جانان که تفقدی نفرمود

نه به نامه‌ای پیامی نه به خامه‌ای سلامی

در مکتوب جامی به بعضی از مشایخ مه‌نه می خوانیم (از: گنجینه
سخن، ج ۶، ص ۶۶):

مرا چه زهره که این آرزو به دل گذرانم

که بهر من ثمر از نخل کلک خویش فشانی

پس این کرم که ز کاغذ چو برکنی طبق آن را

طفیلی دگرانم بر آن کناره نشانی

شکوه‌ها و گله‌ها

سخنی زیبا و لطیف در گله از رفتار دوست، بیان حافظ است:

ما ز یاران چشم یاری داشتیم

خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

نوشتن نیم دوم بیت، گله را تندتر می کند. نیز حافظ شکوه‌ای ملایم

را با سکوت می آمیزد:

گفت و گو آیین درویشی نبود

ور نه با تو ماجراها داشتیم

در بیت زیر، گله را با کنایه آمیخته است:

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی

پیداست نگارا که بلندست جنابت

گاه نیز التفات پیشین دوست را یادآور او می شود:

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود

رقم مهر تو از چهره ما پیدا بود

نیز، رنجش خود را از سخن تلخ و آزارنده دوست چنین بازمی نماید:

اینش سزا نبود دل حق گزار من

کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید

سرزندی لطیف و با ستایش آمیخته را در شعر زیر از میرفخرالدین

خالدبن ربیع می توان یافت:

(عشق را آیتی است، من آنم

حُسن را غایتی است، تو آنی)

می نخوانی مرا و طرفه تر آنک

نامه نانبشته می خوانی

خواندن در نیمه اول این بیت معنی فراخواندن و پیش خود خواندن،

و در نیمه دوم معنی خواندن نامه دارد. صائب نیز این دوگانگی در معنی

خواندن را به کار گرفته است:

به گل یکباره نتوان زد در امیدواران را

اگر ما را نخوانی نامه ما خواندنی دارد

سخن زیر نیز گله صائب است برای پاسخ سخت و ناخوشایند به

نامه:

عالمی را دشمن جان کرد با من نامه‌اش

من که بودم تا جواب نامه من جنگ بود

و:

ترا از خواندن مکتوب من ننگ است، می دانم

جواب نامه ناخواندهام جنگ است، می دانم

در جای دیگر، صائب از دوست چنین گله می کند:

قاصدان را یک قلم نومید کردن خوب نیست

نامه ما پاره کردن داشت گر خواندن نداشت

نامه خواستن و گله

عمری گذشت و نامه جانان نمی‌رسد

دیربست پیک مصر به کنعان نمی‌رسد

(صائب)

خجالت می کشم از نامه‌های بی جواب خود

که یار خاطر آن رخنه دیوار می‌گردد

(صائب)

و:

من کز پیام عام تو یک گل نچیده‌ام

دستم کجا به غنچه مکتوب می‌رسد

(صائب)

شاعر از پیک می خواهد که اگر نامه‌ای از یار ندارد، باز پیامی از

زیانش برساند:

ای قاصد اگر نامه ز دلدار نداری

از بهر تسلی ز زیانش سخنی ساز

(صائب)

و:

رحم کن بر دل بی طاقتم ما ای قاصد

نامیدی خبری نیست که یکبار آری

(صائب)

حافظ مهر و خدمت دیرین را به یاد یار می آورد، دلداری که نامه‌اش

ورق گردان کار گردون است:

چو هر خاکی که باد آورد فیضی برد از انعامت

ز حالی من به یادآور که خدمتکار دیربم

آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی

گردون ورق هستی ما در نوشتی

شاعری به نام «شاهی» چنین گله می کند:

ما چو دوریم از درت آخر گهی

نامه‌ای بنویس و پیغامی بده

و سیدشرف گله از دوست به اغیار نمی‌برد (از *نزهة المجالس*، ش ۶۸۰):

نه یاد کند یار ز رنج سفرم

نه نامه نویسد نه بپرسد خبرم

گر دارد از این هزار باره بترم

هرگز گله دوست به دشمن نبرم

شاعری دیگر، شیوه‌ای دیگر در برابر نامهربانی یار دارد:

از این طرف که منم راه کاروان باز است

تو قاصد ار نفرستی و نامه نفرستی

(قاسمی)

شاعری دیگر در همین مضمون گفته است:

نامه من چون رسد بگیر ز قاصد

گر نتوان خواند ، پاره پاره توان کرد

پیک شاعران و پیام رسان دلدادگان

پیک باد صبا

باد صبا و نسیم سحر پیک شاعران و عاشقان است . شعرهایی با این اشاره هم برای رساندن سلام و پیام مهر و دوستی در نامه می آید .

حافظ بارها پیام و سلام را به دست نسیم و باد صبا می سپارد:

نسیم صبح سعادت به آن نشان که تو دانی

گذر به کوی فلان کن در آن زمان که تو دانی

ای باد اگر به گلشن احباب بگذری

ز بهار عرضه ده بر جانان پیام ما

در نامه وجیه‌الدین نسفی به همام تبریزی نیز نسیم سحری پیک

پیام دوست و شرح اشتیاق است (از مؤید ثابتی ، ص ۲۵۴):

سحری را در سخن حافظ می‌یابیم:

ای نسیم سحری بندگی من برسان

که فراموش مکن وقت دعای سحرم

شعر خونبار من ، ای باد ، بر آن یار بخوان

که ز مژگان سیه بر رگ جان زد نیشم

دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد

من نیز دل به باد دهم ، هر چه باد باد!

خوش خیر باشی ای نسیم شمال

که به ما می‌رسد زمان وصال

برید باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد

ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار

ببر اندوه دل و مژده دیدار بیار

ای نسیم سحری خاک در یار بیار

تا کند حافظ ازو دیده دل نورانی

ز دلبرم که رساند ، نوازش قلمی

کجاست پیک صبا گر همی کند گرمی

ای صبا سوختگان بر سر راه منتظرند

گر از آن یار سفر کرده پیامی داری

نامه با زبان نگاه

در اشعار معاصران ، بیان هوشنگ ابتهاج (ه . الف . سایه) در این

معنی لطیف است:

نشود فاش کسی آنچه میان من و تست

تا اشارت نظر نامه رسان من و تست

...

گوش کن بال لب خاموش سخن می‌گویم

پاسخم گو به نگاهی که زبان من و تست

نامه به زبان راز

نامه نوشتن به رمز و راز نیز از هنرهای حافظ است:

من این دو حرف نوشتم ، چنان که غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

همین مضمون را سیمین بهبهانی چنین آورده است (از قطعه

«سلامی ز عقده عشقی»):

نویسم به رمز و رازی که در شعر دانه دارم

بخوانش به رمز و به رازی که در عشق دانی و داری

نویسم اگر دل خود را ، بخوانش: کیوتر لرزان

نویسم اگر تن خود را ، بخوانش: غزال حصاری

اگر از دو پای نویسم ، بخوانش: دو خسته شبرو

اگر از دو چشم نویسم ، بخوانش: دو چشمه جاری

ای نسیم سحری ، ای نفست جان پرور

اگر این بار مقرر شودت عزم سفر

چون بدان کوی رسی ، از سر اخلاص و نیاز

شعب بنده به درگاه همام‌الدین بر

خاقانی نیز نامه به دوست را به دست باد صبا می‌سپارد (از نزهة

المجالس ، ش ۶۷۲):

چون سوی تو نامه‌ای نویسم ، ز نخست

باد از پی عزم ره کمر بند چست

باد سحری نامه رسان من و دوست

ای باد چه مرغی که پرت باد درست

باز ، بیشترین زمزمه‌ها و راز دل گفتن‌ها با باد صبا و تمنا از نسیم



دیگر پیکهای دلدادگان

دل نامه بر ، پیغام رسان شاعر به یار اوست (از: سلیم تهرانی):

آنکه پیغامی برد از ما به سوی او ، دل است

نامه بی طاققان بر بال مرغ بسمل است

پیک اشک نیز نامه رسان شاعری دیگر است (از: فزّه المجالس ،

ش ۶۹۰):

از برای نامه ما قاصدی در کار نیست

کاروان اشک ما منزل به منزل می رود

پروای نیشتنش بسی نیز نماند

دستم ، که گهی بر سر و گه بر دل بود

(نزهة المجالس ، ش ۶۶۴)

سرانجام ، سخن زیبای مولانا ، نمونه والای ختم کلام است:

تا قیامت گر بگویم زین کلام

صد قیامت بگذرد ، وین ناتمام

(مثنوی ، د ۳ ، ب ۳۶۴۶)

دعای پایان نامه

از نمونه های رایج دعای خیر و آرزوی نیک در ختم نامه به شعر ،

این بیتها است:

جهانت به کام و فلک یار باد

جهان آفرینت نگهدار باد

به کام تو بادا همه کار تو

خداوند گیتی نگهدار تو

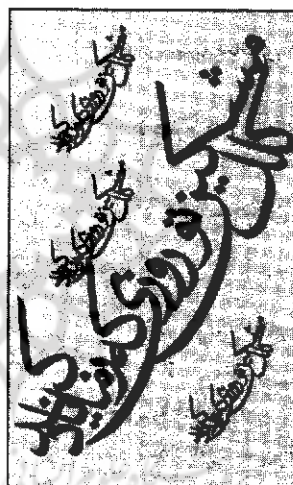
ختم نامه

در مکتوب قدما ، عبارت پایان نامه یا ختم کلام جای خاص داشت

، و در این مقام «زیاده زحمت است» «بیش ازین مُصَدِّع نمی شود» ،

«والسلام» و مانند این سخنان می نوشتند. عبارت پایان نامه به شعر هم

زیاد می آمد ، که سخنان زیر از آن نمونه است:



به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی (سعدی)

... اطناب از حد می گذرد و ابرام به تصدیع می انجامد.

سخن کوتاه کنم کان طبع نازک

توفیق رفیق کار بادت

ندارد طاقت چندین شنیدن

حق در همه وقت یار بادت

(از نامه خواجه علی به خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید

ایلخان ، در: مؤید ثابتی ، ص ۲۸۹)

یک نظر از توست و صد هزار عنایت

منتظرم تا که وقت آن نظر آید

به هیچ حادثه شخص تو دردمند مباد

یارب کمال عافیتت بر دوام باد

(از نامه وجیه الدین نسفی به همام تبریزی ، در: مؤید ثابتی ، ص

۲۵۵)

مهر او در دل و در جان من است (از نامه علاءالدوله سمنانی به

پیوسته کار و بار جهانت به کام باد

بیت زیر را بیشتر با شادباش نوروزی یا به جای آن می نوشتند:

سال هزاران هزار شاد همی باش

صدرالدین ابراهیم حموی ، در: همانجا.)
کوتاه کردم قصه که بس مشکل بود

یاد همی دارمان و یاد همی باش

دارنده نامه نیز مستعجل بود

در مخزن الانشاء (ص ۹۶) نمونه دل انگیز زیر آمده است:

هیچ دردی به تو ای مایه درمان مرساد

هیچ گردی به تو ای چشمه حیوان مرساد

این مصراع از سخن حافظ هم زیباست:

..... هزاران جان گرامی فدای جانانه

در نامه منظوم وجیه‌الدین نسفی به همام تبریزی (در: مؤید ثابتی ،

ص ۵۵-۲۵۴) که با بیت زیر آغاز می‌شود:

ای نسیم سحری ، ای نَقَسْت جان پرور

اگر این بار مقرر شودت عزم سفر

در پایان سخن گوید که در این مفارقت جسمانی

به سوی سدره ز من مرغ طاعتی نَبَرَد

که نامه‌ای تَبَرَد از دُعَات در منقار

و سنایی مکتوبی را چنین به دعای دوست پایان می‌دهد (مکاتیب

سنایی ، ص ۱۱۶):

محملتقی دانش‌پژوه ، تهران ، ۱۳۵۸ .

- سنایی: مکاتیب سنایی ، به کوشش نذیراحمد ، رامپور هند ، ۱۹۶۲ .

- (خواجه) صدرالدین ابوالفتح سیدمحمد حسینی گیسو دراز چشتی؛ مکتوبات ، حیدرآباد

هند ، ۱۳۶۲ هـ . ق .

- صفا ، ذبیح‌الله: گنجینه سخن ، تهران ، چاپ چهارم ۱۳۶۲ (چاپ اول ۱۳۴۸) .

- عزیزی؛ رقصات عزیزی ، کانپور هند ، ۱۳۴۵ هـ . ق .

- قائم مقام فراهانی: منشآت قائم مقام ، گردآورده معتمدالوله فرهاد میرزا ، تهران ، بی‌تا .

- مخزن الانشاء ، تهران ، رمضان ۱۳۰۳ هـ . ق .

- محمد معصوم؛ مکتوبات خواجه محمد معصوم ، کانپور هند؛ آوریل ۱۸۸۷ .

- منیری، شیخ شرف‌الدین یحیی؛ مکتوبات شیخ شرف‌الدین یحیی . منیری ، کانپور هند ، بی‌تا ، ۱۳۲۹ هـ .

- مؤید ثابتی ، علی: اسناد و نامه‌های تاریخی از اوائل دوره‌های اسلامی تا

اواخر عهد شاه اسماعیل؛ صفوی ، تهران ، ۱۳۴۶ .

- نخجوانی ، محمد: دستور الکاتب فی تعیین المراتب ، به کوشش علی علیزاده



مادت و مدت بقای تو باد

(جزء دوم از جلد یکم) ، مسکو ، ۱۹۶۴ .

مانده و رفته شه‌ور و سنین

فهرست بخشی از منابع این مقاله:

- امانت علی ، منشی: انشای بهار عجم ، کانپور ، چاپ مکرر ، ۱۳۲۴ هـ . ق (چاپهای

نخستین در لکهنو) .

- انشاء ، کتاب مستطاب ترسل المسمی بالانشاء ، تهران (I) ، ۱۳۴۶ هـ . ق .

- خاقانی: دیوان خاقانی ، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی ، زوار ، تهران ، بی‌تا .

- خاقانی: منشآت ، تصحیح محمد روشن ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ .

- خلیل شروانی ، جمال: نزهة المجالس ، به کوشش محملمین ریاحی ، زوار ، تهران ،

۱۳۶۶ .

- خوبی ، حسن بن عبدالمؤمن: غنیه الکاتب و منیه الطالب: رسوم الرسائل و نجوم

الفضائل ، به کوشش عدنان صادق ارزی ، انقره ، ۱۹۶۳ م .

- رشیدالدین فضل الله همدانی: سوانح الافکار (مکاتیب) رشیدی ، به کوشش

پانوشتها:

* دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا - ژاپن

۱ . نامه‌ها را در قدیم به جای آنکه به رسم امروزین در لاف بگذارند . از بالا به پایین به باریکه بند انگشتی یا کمتر تا می‌کردند . پس کاغذ اثر تا شدگی یا شکن بسیار می‌یافت . پس از آن ، باریکه تا شده را هم دو تا می‌کردند و دو سر آن را به هم می‌آوردند و گاه با قطعه کاغذی (برچسب) می‌چسباندند و با مهری نشان می‌گذاشتند . این کاغذ کوچک شده را که آسان در آستین یا شکاف جامه جای می‌گرفت یا پنهان می‌ماند ، به بیک یا مسافر آشنا می‌سپردند تا برساند .

۲ . قلم‌نی که نامه را با آن می‌نوشتند ، پس از بارها تراشیدن کوتاه می‌شد . در اینجا صائب از کوتاه شدن قلم و قاصر آمدن بیان خود در شرح اشتیاق قرینه ساخته ، و نیز قرینه میان «شیر» و «نیستان» (زیستگاه شیر) و شیر معنی و قلم‌نی پیداست .